



دوفصلنامه کلام اهل بیت

سال دوم | شماره دوم | پاییز و زمستان ۱۳۹۹

Bi-Quarterly Kalam of Ahl al-Bayt (a)
Vol. 2, No. 2, autumn & winter 2020

معناشناسی شناختی نفس در قرآن؛ نظریه معناشناسی قالب

رسول احمدی *

چکیده

بر اساس «نظریه قالب» در معناشناسی شناختی که توصیف یک مفهوم است، با مشخص کردن تمامی عناصر و عواملی که دارای نقش مفهومی در وقوع آن هستند، نفس در قرآن کریم در دو معنا استعمال شده است. یک معنای آن بر تمام هویت انسان اطلاق می‌شود. این مفهوم در حقیقت به تمام آنچه که به آن انسان اطلاق می‌شود، اشاره دارد؛ یعنی هیتی که شامل بدن و تمام ابعاد فرا بدنی انسان شامل عقل، قلب، صدر، روح، فؤاد و دیگر مراتب وجودی انسان می‌شود. نفس در برخی آیات به معنای بخشی از هویت فرا بدنی انسان به کار گرفته شده است. این مفهوم را نمی‌توان تمام هویت فرا بدنی انسان قلمداد کرد؛ زیرا بسیاری از فرایندهای فرا بدنی به آن تعلق نمی‌گیرد. نفس در این معنای دوم را می‌توان در قالب‌های معرفت، انفعالات یا احساسات و ایمان بررسی کرد. با بررسی عناصر تشکیل دهنده و عناصر مرتبط در قالب نفس این نتایج حاصل می‌شود: اولاً، این بُعد از انسان بیشتر به انفعالات و احساسات انسان توجه دارد؛ ثانیاً، حوزه معرفت به نفس به معنای مجموع قوای انسان تعلق می‌گیرد و نه به نفس به عنوان بُعد مشخص درونی انسان؛ ثالثاً، حوزه ایمان نیز به نفس به عنوان بُعدی فرا بدنی در انسان تعلق نگرفته است.

کلیدواژه‌ها

نفس، نظریه قالب، هویت انسان، عناصر سازنده، عناصر مرتبط.

* دکتری مدرّسی معارف اسلامی، دانشگاه قرآن و حدیث، قم، ایران. | ahmadir.ac@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۲۵ | تاریخ تأیید: ۱۳۹۹/۰۲/۲۹

اساسی‌ترین مسئله در مسائل انسان‌شناختی، مقولهٔ هویت انسانی است که در قالب سؤال «هویت انسان چیست و آیا هویت انسان در بعد روحانی اوست یا هویت انسان در دو بعد جسمانی و روحانی، نما می‌شود؟» مطرح می‌شود. در این پژوهش، تلاش داریم که بخشی از هویت انسانی را بررسی کنیم و از همین‌رو، لازم است محدودهٔ مطالعهٔ مفهوم‌سازی‌های قرآن از هویت انسانی معین شود. نتیجهٔ به‌کارگیری روش معناشناسی شناختی در تبیین هویت انسانی با تأکید بر معناشناسی نفس، به‌کشف بخشی از جهان‌بینی قرآنی، در تبیین هویت انسانی می‌انجامد. به عبارت دیگر، این پژوهش تلاشی است تا با استفاده از روش‌های جدید متن پژوهی، هویت انسان را در قالب معناشناسی نفس ارائه دهد.

معنای لغوی نفس

از دیدگاه ابن فارس، معنای کلماتی که از سه حرف نون، فاء و سین تشکیل شده‌اند، به یک معنای اصلی بازمی‌گردند و آن، خروج هر گونه نسیم (هوای نرم و ملایم) یا هواست؛ مانند تنفس که خروج هوای ملایم از درون است (نک: ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص ۴۶۰)، اما به نظر می‌رسد که این معنا، بیشتر با معنای نفس، تنفس و مانند آن که مربوط به حرکت هوا هستند، سازگار باشد تا معنای نفس.

معنای اصلی دیگری که برای این ماده بیان شده و با معنای نفس هم‌خوان است، تحقق مفهوم تشخیص در ذات چیزی است که از مصادیق آن شخص انسان است. صاحب این دیدگاه، معنای تنفس را این‌گونه با معنای مزبور مرتبط کرده است: تنفس که موجب ادامهٔ حیات است، لازمهٔ تحقق تشخیص و تعیین در وجود است و سبب امتداد آثار ویژهٔ شخصیت [در انسان] می‌گردد (نک: مصطفوی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۲، ص ۱۹۷-۱۹۹).

با بررسی معنای واژگان مشتق از سه حرف (ن، ف، س) چنین به نظر می‌رسد که این واژه‌ها دارای دو اصل مجزاً هستند، برخی از واژهٔ نفس مشتق شده‌اند و برخی از نفس^۱ و هر یک از این

۱. جمع نفس، أنفُس و نفُوس است و جمع نفس، أنفاس (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۶، ص ۲۳۳-۲۳۴ و ۲۳۶؛ فیومی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۶۱۷).



دو، معنایی مستقل دارد؛ نفس به معنای ذات و حقیقت شیء است و نفس به معنای گسترده‌گی و فراخی و راحتی است. از سوی دیگر، واژه نفس را در کتب لغت، روح^۱، ذات، خود یک چیز (برای تأکید)، انسان، همه انسان، گنه و جوهر یک چیز، اسمی برای همه یک جاندار، همه یک چیز و حقیقت آن، اخلاق و استواری و سخاوت،^۲ ضخیم و محکم،^۳ رُوع (قلب)، آنچه تمییز (تشخیص) و عقل بدان است، خون،^۴ جسم، چشم، چشمی که با آن، چشم [زخم] زنند، مقداری از ماده‌ای که پوست را با آن دباغی می‌کنند، عقوبت (کیفر)،^۵ عیب، اراده، کثیر و عظمت، عزت، همت، بزرگواری (بزرگ‌منشی)، برادر، غیب و مترادف عند، معنا کرده‌اند (نک: فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۷، ص ۲۷۰).^۶

با توجه به گفته لغویان و تصریح برخی علما، می‌توان گفت معنای اصلی نفس، همه ذات و جوهر یا وجود حقیقی یک چیز است و به دیگر سخن، این واژه بیانگر ذات یا حقیقت چیزی است که به آن اضافه می‌شود (نک: شیخ مفید، ۱۴۱۴ق، ص ۷۹؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۳۳؛ قرشی، ۱۳۷۷، ج ۷، ص ۹۴).

در وجه تسمیه نفس، گفته شده که «نفس» به این نام نامیده شد؛ چون نفس از آن زاده می‌شود و [وجود] نفس بسته به آن است؛ همان‌گونه که رُوح را «رُوح» نامیدند؛ چون رُوح به وسیله آن به وجود می‌آید (نک: ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۶، ص ۲۳۵)؛ همچنین در باره ارتباط نفس و نفس، به این که برپایه نفس به نفس است، اشاره شده است (نک: ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص ۴۶۰). برخی نیز بر این نظراند که نفس، مشتق از [معنای] تنفس است چون از راه نفخ (دمیدن) در بدن ایجاد می‌شود (نک: طریحی، ۱۳۷۵، ج ۴، ص ۱۱۴)، اما این وجه تسمیه با توجه به معنای اصلی نفس و این

۱. روشن است که منظور لغویان از «روح» در ذیل معانی نفس، همان روح انسانی است.
۲. در کاربردهایی چون: «رَجُلٌ لَهُ نَفْسٌ، اِی خُلُقٌ وَجَلَادَةٌ وَسَخَاءٌ». و همچنین: «رَجُلٌ ذُو نَفْسٍ اِی خُلُقٌ وَجَلَدٍ». (نک: فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۷، ص ۲۷۰؛ ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۶، ص ۲۳۶). می‌توان گفت نفس در این معنا، معادل یکی از کاربردهای «وجود» در فارسی است؛ مثل انسان با وجود.
۳. «ثَوْبٌ ذُو نَفْسٍ اِی اُكْلٌ وَ قُوَّةٌ. وَ ثَوْبٌ ذُو اُكْلٍ: قَوِيٌّ صَفِيْقٌ كَثِيْرُ الْعَزْلِ» (نک: ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۶، ص ۲۳۶؛ ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۱۱۷، ص ۲۲). در این معنا نیز می‌توان گفت معادل «وجود» مذکور در پانوشت پیشین است.
۴. گفته‌اند «خون»، نفس نامیده شده؛ چون با خروج آن از بدن، نفس خارج می‌شود یا از میان می‌رود یا نفس اسمی است برای همه یک جاندار که قوام آن به خون است (نک: ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۶، ص ۲۳۴؛ ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص ۴۶۰؛ فیومی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۶۱۷؛ علامه طباطبایی، ج ۶، ص ۱۷۸-۱۷۹).
۵. گفته شده «وَ يَحْدَرْكُمْ اللّٰهُ نَفْسَهُ» (سوره آل عمران، آیه ۲۸)، از این معناست (نک: شیخ مفید، ۱۴۱۴ق، ص ۸۰).
۶. همچنین، نک: جوهری، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۹۸۴؛ ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۶، ص ۲۳۳-۲۳۶ و ۲۳۹-۲۴۰؛ ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص ۴۶۰؛ راغب اصفهانی، ۱۳۶۲ق، ص ۸۱۸؛ فیومی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۶۱۷.



که رُوح از راه نفخ در بدن ایجاد می‌شود نه نفس، قابل دفاع نیست.

ابن فارس - در معجم مقاییس اللغة - می‌نویسد:

علمای لغت، خارج شدن نسیم هوا را معنای اصلی این کلمه می‌دانند. نفس: اصل واحد يدل علی خروج النسیم کیف کان من ریح او غیرها، والیه یرجع فروعه؛ کلماتی که از سه حرف نفس تشکیل یافته‌اند دارای يك معنای اصلی است و آن خروج نسیم است، چه باد باشد یا غیر آن، معنای تمام واژه‌های مشتق از این کلمه به همین معنا برمی‌گردد.

و در ادامه، می‌گوید:

جان آدمی را از آن جهت، نفس گفته‌اند که پایداری آن به نفس است و نیز خون را از آنرو نفس گویند که هر گاه خون از بدن انسان یا حیوان برود، نفس او قطع می‌شود (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص ۴۶۰).

علامه طباطبایی، سیر تطور در معنای این لفظ را برشمرده و می‌نویسد:

با تأمل در موارد استعمال لفظ «نفس» به دست می‌آید که این کلمه معنایی ندارد جز معنای کلمه‌ای که بدان اضافه می‌شود. بنابراین، «نفس الشیء» همان «شیء» و «نفس الانسان» همان «انسان» و «نفس الحجر» همان «حجر» است. اگر این لفظ را جدای از مصناف الیه به کار برند، معنای محصلی ندارد و از همین‌رو، برای تأکید به کار می‌رود، مانند «جاءنی زید نفسه»؛ یعنی زید خودش نزد من آمد و به همین معناست که بر هر چیزی قابل اطلاق است حتی بر خداوند متعال، مانند (کتب علی نفسه الرحمة)، بعداً استعمال این لفظ در مورد انسان شیوع یافته و حتی بدون اضافه، بر شخص انسان که مرکب از بدن و روح است اطلاق شده است، مانند: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ»، یعنی از یک شخص انسان. و گاهی هر دو معنا در یک آیه به کار رفته است مانند، «كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا»، یعنی هر انسانی از خودش دفاع می‌کند. بعداً این کلمه معادل «روح» به کار رفته است؛ چون آنچه مایه قوام شخصیت انسان است مانند «حیات»، «علم» و «قدرت» از روح است؛ نظیر «أَخْرَجُوا أَنْفُسَكُمْ» (علامه طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۶، ص ۱۹۱).

علامه طباطبایی - به عکس لغت پژوهانی چون ابن فارس و ابن منظور - معانی دیگر نفس چون خون و نطفه را بیان نکرده و نفس را به معنای «ذات الشیء» برمی‌گرداند (علامه طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۶، ص ۱۹۱).



نظریه قالب فیلمور

«نظریه قالب» را می‌توان توصیف یک مفهوم در نظر گرفت که با مشخص کردن تمامی عناصر و عواملی که دارای نقش مفهومی در وقوع آن هستند، صورت می‌گیرد (گیرتس، ۱۳۹۳، ص ۴۶۱). این نظریه بیان می‌کند که چگونه ما پدیده‌های جهان را به نحو الگوهای مفهومی درمی‌یابیم و این الگوها را در زبان بیان می‌کنیم. در این نظریه، موادی که پیکره مفهوم را تشکیل می‌دهند به عنوان منبع اصلی شواهد تحلیل‌های قالبی به شمار می‌آیند. برای مثال، واژه «یتیم» را در نظر بگیرید. این واژه را تنها می‌توانیم در قالب معنایی خاصی توصیف کنیم. در این قالب، اتکای فرزند به پدر و مادر است. پدر و مادر از فرزند خود مراقبت می‌کنند. زمانی که پدر یا مادر یا هر دو از دنیا بروند و فرزند به سن مشخصی نرسیده باشد، در جامعه او را «یتیم» می‌خوانند. معنای واژه «یتیم» تنها با در نظر گرفتن این قالب است که نشان داده می‌شود، نه با تعیین چند ویژگی معنایی. بنابراین، هر قالب معنایی دانشی شمرده می‌شود که برای درک معنای واژه‌ای معین یافتن واژه‌های مرتبط به آن لازم است. برای مثال، برای درک معنای واژه‌های خرید، فروش، قیمت، تخفیف و تعویض باید قالب معنایی معامله و تجارت را بشناسیم. در یک چنین قالبی است که این واژه‌ها حضور دارند و هر یک نقش خاصی را بازی می‌کنند. انتخاب هر یک از جمله‌ها در این قالب دلیل آن است که گوینده کدام جنبه خاص از این قالب معنایی را در نظر داشته است (برای مطالعه بیشتر درباره نظریه قالب، نک: راسخ مهند، ۱۳۹۰، ص ۷۹-۸۲).

عناصر توضیح دهنده نظریه قالبی

توصیف یک مفهوم در نظریه معنانشناسی قالبی در بر دارنده یک تعریف، فهرستی از عناصر تشکیل دهنده و تعدادی واژه‌های مرتبط با آن قالب است. برای مشخص شدن روش معنانشناسی قالب بنیاد به مثال انتقام توجه کنید.

«انتقام» یک تعریف خاص دارد که بر اساس آن، انتقام شامل تنبیه و مجازاتی می‌شود که در مقابل کار خطایی صورت گیرد. انتقام‌گیرنده، کسی است که برای مجازات خطای گناه‌کار خود را مُحق می‌داند. عناصر تشکیل دهنده «انتقام» عبارتند از:

انتقام‌گیرنده: کسی که خود را مُحق می‌داند که از گناه‌کار انتقام بگیرد؛ هرچند انتقام‌جو الزاماً



همان کسی نیست که خسارتی بر او وارد شده باشد.
 خسارت‌دیده: کسی یا چیزی که به دلیل عمل گناه‌کار خسارت دیده است.
 خسارت: عملی که گناه‌کار انجام داده است و به دلیل آن، به خسارت‌دیده صدمه زده است.
 گناه‌کار: کسی که به دلیل ارتکاب عملی، ضرری متوجه خسارت‌دیده شده است و هدف مجازات است.
 مجازات: عملی که انتقام‌گیرنده برای گرفتن انتقام از گناه‌کار انجام می‌دهد.

واژه‌هایی که در ارتباط با این مفهوم قرار می‌گیرند، بسیار متنوع‌اند، اما به شکل استقرای ناقص با توجه به مفاهیم مرتبط‌تر به گونه‌ای که نزدیک مفهوم «مجازات» باقی بمانیم، می‌توان این واژه‌ها را به شرح زیر دانست.

انتقام گرفتن، کیفر، قصاص، تلافی کردن، تنبیه، انتقام، مقابله به مثل کردن. در شبکه مفهومی قالب واژه‌ها به صورت مستقیم با یک‌دیگر ربط ندارند، بلکه هر یک از واژه‌های این شبکه با قالب ارتباط دارد و روابط هم میان واژه‌ها به صورت غیر مستقیم از رابطه واژه‌ها و قالب اشتقاق می‌یابد (نک: گیرتس، ۱۳۹۳، ص ۴۶۰-۴۶۹). با توجه به توضیحی که در مورد نظریه قالب بنیاد داده شد، واژه «نفس» در قرآن در ساختار نظریه معناشناسی قالبی تحلیل می‌شود تا ارتباط نفس با حوزه‌های مختلف مشخص شود.

شبکه قالبی نفس در قرآن

قرآن کریم، به عنوان کتابی آسمانی که رسالت آن هدایت و تزکیه است، خود را متکفل تعریف واژگان نمی‌بیند و به همین دلیل، نمی‌توان در شبکه قالبی تعریف صریحی در مورد واژگان قرآنی در آیات یافت. از جمله در مورد واژه نفس نیز به نص، تعریفی در میان آیات به چشم نمی‌خورد، اما می‌توان از ویژگی‌های مفهومی و استعمالی واژگان مفاهیم نهفته در آن را استخراج کرد. به خدمت گرفتن نظریه‌های معناشناختی نیز دقیقاً به همین منظور صورت می‌گیرد. بنابراین، هر گونه تلاشی در جهت ارائه تعریف پیش از مشخص کردن عناصر سازنده شبکه قالبی در مورد واژه نفس و واژه‌های مرتبط با این قالب محکوم به شکست خواهد بود. در این مسیر، همچنین نباید به تعریفی که کتب لغت از نفس ارائه می‌دهند، مراجعه کرد؛ زیرا این به معنای تحمیل کردن معنایی خارج از متن و متعلق به فرهنگ دیگر به متن است. به این ترتیب، برای شناسایی مفهوم



نفس در قرآن کریم، لازم است به شکل معکوس عمل کنیم. به این شکل که ابتدا عناصر سازنده قالب و واژه‌های مرتبط شناسایی شوند و در پرتو شناسایی قالب و عناصر سازنده و مرتبط به تعریف واژه نزدیک شویم.

عناصر سازنده شبکه قالبی نفس در قرآن

عناصر سازنده و اصلی نفس در قرآن کریم را بر اساس نمونه‌ای که نشان داده شد و به نحو استقرای ناقص می‌توان به ترتیب زیر مشخص کرد. هر یک از این عناصر، خود ویژگی‌هایی در آیات دارند که در توضیح هر یک خواهد آمد و در دستیابی به مفهوم نفس تأثیرگذارند.

دارندگان نفس

نفس داران در آیات قرآن کریم به چند دسته تقسیم شده‌اند. یک دسته را «اهل کتاب» تشکیل می‌دهند. دسته دوم، مردم هستند؛ بدون در نظر گرفتن جنسیت آنان، یعنی نفس به هر دو دسته زنان^۱ و مردان تعلق گرفته است. قرآن کریم، نفس را به کودکان نیز نسبت داده است هم به صورت خاص^۲ و هم به صورت مطلق نفس به کودکان نیز انتساب یافته، آنجا که نفس را به بنی آدم متعلق کرده است.^۳ دسته سوم، «مومنین» هستند.^۴ در مقابل، نفس به کافران نیز انتساب یافته است. دسته دیگر، «پیامبران» را شامل می‌شود.^۵ به این ترتیب، نفس به انسان‌ها به صورت کلی تعلق گرفته، یعنی انسان‌ها دارای نفس‌اند.^۶ خداوند، نفس را به خود نیز انتساب داده است،^۷ اما

۱. «وَ الَّذِينَ يَتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذُرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَزْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ» (سوره بقره، آیه ۲۳۴).

۲. «فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَنِي زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ» (سوره کهف، آیه ۷۴).

۳. «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا» (سوره اعراف، آیه ۱۷۲).

۴. «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ» (سوره توبه، آیه ۱۱۱).

۵. «فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَ حَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ» (سوره نساء، آیه ۸۴).

۶. «وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسَّوْسُ بِهِ نَفْسُهُ» (سوره ق، آیه ۱۶).

۷. «قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» (سوره انعام، آیه ۱۲).





قرآن کریم به نحو خاص، نفس را به جن، ملائکه، حیوانات و موجودات بی جان نسبت نداده؛ گر چه شاید در مورد جنیان بتوان ادعا کرد که به نحو کلی نفس نسبت داده شده است؛ نظیر شمول آیاتی که نفس را به مؤمنان، بندگان^۱ و کسانی که جان خود را از دست می دهند، تعلق گرفته است و می دانیم که جنیان نیز به کافر و مؤمن تقسیم می شوند و همین گونه از دنیا می روند، اما به جهت آن که خطاب در آیات جان دادن، انسان ها هستند باید گفت که «نفس» در قرآن کریم به جن تعلق نگرفته است. همچنین نفس - در قرآن کریم - به وجودی خارج از انسان نام گرفته که هم مبدأ انسان است^۲ و هم مرجع او.^۳ مفسران، این مرجع را نخستین انسان ها، یعنی حضرت آدم و حوا علیهم السلام دانسته اند.

فعل و انفعالات نفس

این امور نیز به چند دسته تقسیم می شوند؛ دسته اول، اموری هستند که نفس از آنها تأثیر می پذیرد و به بیان دیگر، انفعالات نفس را تشکیل می دهند. از جمله این امور «خدعه» است؛ به این معنا که نفس تحت تأثیر خدعه قرار می گیرد.^۴ مورد دیگر از متعلقات نفس؛ قتل است.^۵ توجه داریم که نفس را در این مورد به معنای تمام هویت انسان در نظر نگیریم، بلکه ادعا داریم که «قتل» در این آیات، به نفس در مصداق هویت اصلی فرا بدنی انسان تعلق گرفته است. از جمله اموری که به نفس نسبت داده شده «سفاهت» است.^۶ بنابراین، این نفس است که سفیه می شود. نفس در تعاملی میان خدا و انسان به فروش گذاشته می شود. بنابراین، اگر چه به صورت استعاری اموری نظیر خرید و فروش نیز به نفس تعلق گرفته است،^۷ اما نوعی تأثیر پذیری که همان «شهادت»

۱. «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ» (سوره زمر، آیه ۵۳).

۲. «وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَكُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ» (سوره انعام، آیه ۹۸).

۳. «رَجِعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ» (سوره انبیاء، آیه ۶۴).

۴. «يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يُخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسُهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ» (سوره بقره، آیه ۹).

۵. «وَإِذ قَاتَلْتُم نَفْسًا فَادَرَأْتُم فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» (سوره بقره، آیه ۷۲).

۶. «وَمَنْ يَرْغَبْ عَن مِّلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ» (سوره بقره، آیه ۱۳۰).

۷. «وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضَعْفَيْنِ» (سوره بقره، آیه ۲۶۵).

باشد از این استعاره‌ها به دست می‌آید. «ظلم‌پذیری» نیز به نفسِ انسان بازگردانده شده است، یعنی این نفس است که ظلم را می‌پذیرد. از مواردی که به تکرار در قرآن کریم به نفس نسبت داده شده تکلیف است. در این آیات، وُسع هم از انفعالات نفس به شمار آمده است. همین طور انفعالاتی نظیر توفی^۱، تزکیه، حرج، ضلالت، بخل، هوی و هوس به نفس نسبت داده شده‌اند.

عوامل تأثیرگذار در نفس

این عوامل را می‌توان به دو دسته (عوامل ایجابی و عوامل منبعی) تقسیم کرد. بدون تردید، عامل ایجابی نفس که از آن با عنوان خالق یاد می‌شود خداوند است؛ به بیان دیگر، علت هستی بخش نفس مانند دیگر مخلوقات خداوند است و این اصل انکارناپذیر قرآنی است.

اما در قرآن از یک عامل منبعی، یعنی منبعی که انسان‌ها از آن سرچشمه می‌گیرند نیز با عنوان «نفس واحده» سخن به میان آمده است. این موارد چهار آیه هستند که به دو نمونه اشاره می‌شود.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً»؛ ای مردم، از پروردگارتان که شما را از «نفس واحدی» آفرید و جفتش را [نیز] از او آفرید، و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پرانگنده کرد، پروا دارید (سوره نساء، آیه ۱).

«وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ»؛ و اوست که شما را از یک تن بیافریده، پس بعضی از شما (جامه وجود پوشیده) و مستقر شده‌اید و بعضی نیز مستودع (امانت نهاده و هنوز به وجود نیامده) هستید، به تحقیق ما آیات را برای گروهی که می‌فهمند شرح داده‌ایم (سوره انعام، آیه ۹۸).

تقریباً تمامی مفسران، «نفس واحده» را آدم ابوالبشر تفسیر کرده‌اند و روایتی نیز در تأیید آن وجود دارد (شیخ طوسی، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۲۸).

المراد بالنفس هنا آدم عند جميع المفسرين وإنما لم يقل نفس واحد بالتذكير وإن كان المراد آدم لأن لفظ النفس مؤنث بالصيغة (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۵).

۱. «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَابِعِهَا» (سوره زمر، آیه ۴۲).



به این ترتیب، مراد از «نفس واحده» یک بدن و فرا بدن با هم بوده است.

عملکرد نفس

نفس - در قرآن کریم - عملکردهایی نیز دارد. از جمله این عملکردها «تطوع» دانسته شده است. مرحوم طبرسی، سه معنا برای تطوع بیان کرده است که هر سه معنا نشان می‌دهند که «نفس» دارای اعمالی جوانحی است.

«فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ»^۱ فيه أقوال (أحدها) أن معناه شجعتَه نفسه على «قَتَلَ أَخِيهِ» أي على أن يقتل أخاه عن مجاهد (وثانيها) أن المراد زينت له نفسه قتل أخيه (وثالثها) أن المراد ساعدته نفسه و طاووعته نفسه على قتله أخاه فلما حذف حرف العجر نصب قتل أخيه (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۲۸۵).

چه معنای «تطوع» در این آیه شریفه، تشجیع باشد و چه زینت و چه مساعدت و مطاوعه، آنچه در این آیه انکارپذیر می‌نماید این است که «نفس» وجودی در انسان است که به بُعد دیگری از انسان که پذیرنده اعمال جوانحی نفس است تأثیر می‌گذارد. این بُعد نمی‌تواند بدن انسان باشد؛ زیرا عمل جوانحی امری است که نیاز به تأمل و پذیرش دارد. این امر در مورد ماده بی‌جان قابلیت انطباق ندارد. این آیه نشان می‌دهد که انسان موجودی دو بُعدی که اراده، انتخاب، تصمیم و عمل جوانحی و جوارحی انسان وابسته به همین دو بُعد باشد نیست، بلکه موجودی چند بُعدی است؛ زیرا تصمیم، اراده و انتخاب در این آیه به بُعد دیگری از انسان - نه بدن و نه نفس - تعلق گرفته است. البته، ممکن است که این امر به هویت مجموعی انسان بازگردد، اما اگر هویت مجموعی انسان از نفس و بدن تشکیل شده باشد، نمی‌توان این اراده را به مجموع آن دو انتساب داد؛ در حالی که از اجزاء آن نفی شده است و خود هیئت ترکیبی نیز چیزی جز ترکیب اجزاء نیست و قابلیت فعلی نخواهد داشت. عملکردهای دیگری نیز به نفس در قرآن نسبت داده شده که به این حقیقت که انسان موجودی چند بُعدی است، بیشتر راهنمایی می‌کنند. می‌توان این آیات را آیات «تسویل نفس» نام گذارد.

«قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً»؛ گفت [نه] بلکه نفس شما کاری [بد] را برای شما

۱. «فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتَلَ أَخِيهِ فَتَلَّهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (سوره مائده، آیه ۳۰).



آراسته است (سوره یوسف، آیه ۸۳).

«قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي»؛ گفت: چیزی را که آنها ندیدند من دیدم و از جای پای فرشته مُرسل مشتی بر گرفتم و آن را در قالب گوساله انداختم و نفسم این چنین این امر را برای من بیاراست (سوره طه، آیه ۹۶)

مفسران، تسویل را در این آیات به معنای تزئین یا تسهیل دانسته‌اند. از جمله، مرحوم طبرسی در این باره می‌نویسد:

«قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً»؛ ای قال یعقوب لهم إذا اتهمهم فی یوسف لم يأكله الذئب و لم يقتله اللصوص ولكن زینت لكم أنفسكم أمرا علمتموه عن قتادة وقيل سهل بعضكم لبعض أمرا فی یوسف غیر الذی فعلتموه حتی سهل علیکم فقتلتموه عن أبی مسلم والجبائی (طبرسی، ۱۳۷۲ ج ۵، ص ۳۳۳).

در صورتی که معنای تسویل در این آیه تزئین یا تسهیل باشد، این سؤال پیش خواهد آمد که نفس، قتل یوسف را برای چه کسی تزئین داده یا برای چه کسی تسهیل کرده است. ممکن است در اینجا به دلیل جمع بودن «انفس» - همان طور که مرحوم طبرسی آورده است - بگوییم که این تزئین و تسهیل میان برادران یوسف رخ داده، یعنی هر یک برای دیگری تزئین و تسهیل کرده است، اما با توجه به آیات دیگر و آوردن عبارت «لکم» پیش از «انفسکم» مشخص می‌شود که نفس هر یک از برادران یوسف این امر را برای همو تزئین و تسهیل کرده است. آیات دیگری که عملکردهای دیگری از نفس را نشان می‌دهند و در آنها دیگر امر جمعی دیده نمی‌شود، آیات زیر هستند.

«وَمَا أُبْرئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي» (سوره یوسف، آیه ۵۳).

«وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ» (سوره قیامت، آیه ۲).

«نفس» به چه کسی امر می‌کند؟ چه کسی را ملامت می‌کند؟ واژه «نفسی» در آیه اول نشان می‌دهد که نفس به غیر خود امر کرده است و این غیر، چیزی در وجود شخص است و نه خارج او و دیگران. دو آیه دیگر، به یکی نبودن انسان و نفس تصریح کرده‌اند.

«بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ» (سوره قیامت، آیه ۱۴).

«وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ» (سوره نازعات، آیه ۴۰).





این آیات نشان می‌دهند که انسان - به عنوان موجودی چند بُعدی - موجودی فراتر از نفس است که هم بر نفس تأثیر می‌گذارد و هم از نفس تأثیر می‌پذیرد. بنا بر آیه اول؛ انسان به نفسش آگاهی دارد، یعنی علم به بُعد دیگری از انسان انتساب یافته که متعلق آن نفس است؛ اگر چه در آیه دیگری نفس نیز می‌تواند علم پیدا کند. مگر این که این آیه را نیز حمل بر شخص انسان کنیم. «عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ» (سوره تکویر، آیه ۱۴).

در آیه دوم، انسان می‌تواند نفس خود را مخاطب قرار دهد و او را از اموری بازدارد. چه کسی است که نفس را از این امور نهی می‌کند؟ آیا می‌توانیم بگوییم نفس خودش، خودش را بازدارد و به خود امر کند؟ این احتمال - افزون بر آن که با ظاهر آیات سازگار نیست - با آیات دیگر نیز که ذکر آنها گذشت، همخوانی ندارد. جمع بدن و نفس نیز نمی‌تواند گرهی بگشاید. در نهایت، چاره‌ای نداریم جز پذیرش بُعد دیگری در انسان که این امور را به آن استناد دهیم. با توجه به این نکته که این امور، از فعالیت‌های حیاتی و افعال اصلی انسان به شمار می‌روند، باید این نظریه را بپذیریم که تمامی این اموری که تا کنون به بُعد نفسانی انتساب می‌دادیم، به جنبه دیگر وجودی انسان منسوب کنیم.

عناصر مرتبط با قالب نفس

در آیات قرآن کریم، عناصر دیگری وجود دارند که با عناصر سازنده ارتباط دارند و شبکه قالبی نفس را تشکیل می‌دهند. از مهم‌ترین این عناصر، عناصری هستند که با حوزه معارف ارتباط دارند. رد پای معرفت در بسیاری از آیات نفس با عناصر مختلف دیده می‌شود. این عناصر مرتبط را در فرازهایی از آیات نفس بررسی می‌کنیم.

حوزه معرفت

یکی از اموری که در حوزه معرفت‌شناسی قرار دارد و در قرآن کریم منبع آن نفس دانسته شده، «ظن» است. دو نمونه از همنشینی ظن و نفس در آیات قرآن دیده می‌شود. این آیات، نشان می‌دهند که میان نفس و ظن نوعی رابطه وجود دارد، اما نکته مهم این است که استناد ظن به نفس در یک نمونه در ظن منفی و در نمونه دیگر در ظن مثبت و مورد تأیید دیده می‌شود. نمونه ظن مثبت در آیه زیر مشاهده می‌شود.

«وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمُ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ»؛ و [نیز] بر آن سه تن که بر جای مانده بودند تا آنجا که زمین با همه فراخی اش بر آنان تنگ گردید و از خود به تنگ آمدند و دانستند که پناهی از خدا جز به سوی او نیست (سوره توبه، آیه ۱۱۸).

بر اساس این آیه، «ظن» از ضیق نفس حاصل شده است. بنابراین، می توان نفس را محل تولید ظن در نظر گرفت. یقین نیز در یک آیه به نفس تعلق پیدا کرده است. آیه دیگری که در ظن نوعی رابطه با نفس برقرار کرده، آیه زیر است.

«إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَىٰ»؛ این بتها جز نام‌هایی که شما و پدرانتان بر آنها نهاده‌اید چیز دیگری نیستند و خدا هیچ دلیلی بر (معبودیت) آنها نازل نفرموده؛ مشرکان، چیزی غیر گمان باطل و هوای نفس فاسد خود را پیروی نمی کنند با آن که از جانب خدایشان هدایت بر آنها آمد (سوره نجم، آیه ۲۳).

گرچه این آیه دلالت صریح بر حصول ظن از نفس ندارد و منبعیت نفس را برای ظن به صورت تام نشان نمی دهد، اما تأثیر هوای نفس بر ایجاد ظن را نمی توان انکار کرد. این آیات، ظنون را به هویت انسانی استناد داده‌اند؛ بدون این که مشخص کنند که این هویت چیست. اگر نفس انسان را عبارتی دیگر از ماهیت انسان در دیدگاه قرآنی بدانیم، باید به صراحت تأکید کنیم که نظر قرآن در مورد منبع «ظن» همان نفس است، اما به هر حال و با توجه به دو آیه مورد نظر، آنچه مشخص می شود ظن بر اثر دو حالت نفسانی، یعنی ضیق نفس و هوای نفس ایجاد شده است. آیات دیگر نیز به تأثیر نوعی حالت نفسانی در حصول ظن اشاره دارند. در میان آیات ناظر به یقین، تنها در یک آیه یقین به نفس نسبت داده شده است و همین آیه برای این که نفس را منبع یقین در انسان بدانیم، کافی است.

«وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ»؛ و آن را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند، در حالی که در دل به آن یقین داشتند! پس بنگر سرانجام تبهکاران (و مفسدان) چگونه بود! (سوره نمل، آیه ۱۴).

«انفس» در این آیه را نمی توان به معنای خویشتن و یا تمام هویت انسانی دانست، بلکه آن را باید جزء اصلی هویت انسان یا بعد مستقلی از هویت انسان به شمار آورد. نما برداری «انفس» در این آیه نشان می دهد که مراد از آن بعدی از ماهیت انسانی است؛ زیرا در صورتی که مراد از





«انفس» تمام هویت انسان - اعم از بدن و فرا بدن - بود با توجه به بافت آیه، نیازی به آوردن «انفس» نبود. بنابراین، همان‌گونه که منبع ظن در قرآن نفس دانسته شده، منبع یقین نیز نفس خواهد بود؛ همان‌گونه که در آیات ظن و یقین هم دیده شد، رابطه نفس با این درجات معرفتی - در حقیقت - نوعی رابطه آنان با انفعالات نفس است. به بیان دیگر، نمی‌توان نفس را منبع معرفت به شمار آورد، بلکه باید آن را منبع احساسات و انفعالات انسان از دیدگاه قرآن دانست. نفس - در قرآن کریم - با «علم» هم رابطه یافته است، اما باید این رابطه را رابطه با مفهوم هویت مجموعی انسان در نظر گرفت؛ «عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ» (سوره تکویر، آیه ۱۴). معنای آیه این است که هر شخصی در قیامت آنچه را حاضر کرده، خواهد یافت. بنابراین، مراد از این آیه، بُعد خاصی از انسان نیست، بلکه تمام هویت انسان است، اما در آیه دیگری «الهام» به نفس انتساب داده شده است؛ «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَالهِمَّهَا فَجْرُوهَا وَتَقْوَاهَا» (سوره شمس، آیه ۸۷). بر اساس این آیه، خداوند بدکاری و پرهیزکاری نفس را به آن الهام کرده است. به این ترتیب، باید گفت نفس به مواردی که بدکاری برای آن به حساب می‌آید و اموری که پرهیزکاری نفس را در بردارد، علم یافته است. سیاق آیات سوره شمس نشان می‌دهند که نفس در این آیات، بُعدی فرا بدنی در انسان است؛ زیرا نفس در آیه به صورت نکره آمده است و «تسویه» به آن نسبت داده شده است. همچنین «الهام» به بُعد فرا بدنی انسان تعلق می‌گیرد.

حوزه ایمان

آیا «ایمان» از فعالیت‌های نفس شمرده می‌شود؟ قرآن در دو آیه ایمان را به نفس نسبت داده است. ایمان را نمی‌توان یکی از حوزه‌های اصلی مرتبط با نفس به شمار آورد. آیات محدودی هستند که می‌توان آنها را نسبت‌دهنده ایمان به نفس در نظر گرفت. شاید تنها آیه‌ای که در این زمینه بتوان مثال زد، آیه زیر باشد.

«هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَضِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ»؛ آیا (منکران) انتظاری دارند جز آن که فرشتگان بر آنها درآیند و یا (امر) خدا بر آنان فرارسد یا برخی دلایل و آیات خدا آشکار شود؟ روزی که بعضی آیات (قهر) خدای تو بر آنها برسد، آن روز هیچ کس را ایمانش نفع نبخشد اگر پیش از آن ایمان نیاورده و یا در ایمان خود کسب خیر و سعادت نکرده باشد. بگو: شما در

انتظار (نتیجه اعمال زشت خود) باشید، ما هم در انتظار هستیم (سوره انعام، آیه ۱۵۸).

اما این نکته در آیه مشهود است که نفس در این آیه به معنای ماهیتی در انسان که دارای برخی فعالیت‌های ایمانی است، به حساب نمی‌آید. نفس در این آیه - در حقیقت - تمام ماهیت انسان است و نه بُعدی در وجود انسان. نفس در این آیه، به معنای شخص و فرد انسانی است و مشخص است که تمامی افکار و رفتار انسانی به او منتسب می‌شود؛ چه رفتارهای معرفتی، چه عملکردهای اعتقادی و ایمانی و چه احساسات و انفعالات نفسانی. به این ترتیب، نمی‌توان ایمان را یکی از عملکردهای نفس به عنوان بُعدی فرابدنی در وجود انسان به حساب آورد. به همین ترتیب است آیه «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» (سوره یونس، آیه ۱۰۰). در این آیه نیز مراد از «نفس» را نمی‌توان بُعدی درونی و فرا بدنی از انسان دانست که دارای ماهیتی جز هیئت متشکل از بدن و فرابدن نیست.

حوزه احساسات و انفعالات

آنچه می‌توان در قرآن کریم به صورت روشن در مورد نفس مشاهده کرد، نسبت یافتن انفعالات گوناگون به نفس است. در این موارد، نمابرداری نفس به عنوان بُعدی فرا بدنی از انسان نیز به وضوح دیده می‌شود. به بیان دیگر، در مواردی که یک احساس یا یک انفعال خاص به نفس انسانی نسبت داده شده است، نفس - به عنوان یکی از ابعاد درونی انسان - نمابرداری شده است؛ نه هیئت مجموعی بدن و فرا بدن. از جمله انفعالات نفس در قرآن، این است که نفس دچار ضیق و تنگی می‌شود.

«وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ»؛ و [نیز] بر آن سه تن که بر جای مانده بودند [و قبول توبه آنان به تعویق افتاد] تا آنجا که زمین با همه فراخی اش بر آنان تنگ گردید و از خود به تنگ آمدند و دانستند که پناهی از خدا جز به سوی او نیست (سوره توبه، آیه ۱۱۸).

بر پایه این آیه، نفس - به لحاظ وجودشناختی - بُعدی از وجود انسان است که بر اثر عوامل بیرونی دچار تنگی و گرفتگی می‌شود. همچنین نفس در آیه دیگری وجودی دانسته شده که دچار مشقت می‌شود.

«وَتَحْمِلُ أُنْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بِالْغِيَةِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ»؛ و بارهای شما را (به)



آسانی) از شهری به شهر دیگر برند که خود شما (بدون بار) جز با مشقت بسیار بدان جا نتوانید رسید (سوره نحل، آیه ۷).

به همین ترتیب، قرآن کریم نفس را وجودی دانسته که دچار حَرَج می شود.

«فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يَحَكُّمُواكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيَسَلُّمُوا تَسْلِيمًا»؛ نه چنین است، قسم به خدای تو که اینان (به حقیقت) اهل ایمان نمی شوند، مگر آن که در خصومت و نزاعشان تنها تو را حَکَم کنند و آن گاه به هر حکمی که کنی اعتراض نداشته، کاملاً (از دل و جان) تسلیم (فرمان تو) باشند (سوره نساء، آیه ۶۵).

«انفس» در این آیات، به گونه بُعد درونی انسان نمابرداری شده و نه ترکیبی از بدن و فرا بدن؛ زیرا این حَرَج در درون افراد رخ داده که فرا بدن آنان را تشکیل داده است. انفعالات متعدد دیگری در آیات قرآن کریم به نفس نسبت داده شده است. انتساب هوس به نفس از انفعالاتی است که شهرت آن غیر قابل انکار است.

«وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ»؛ اما آنکس که از مقام پروردگارش بیمناک بوده و نفس خود را از تمایلات باز داشته (سوره نازعات، آیه ۴۰).

از آنجا که واژه مَنْ در صدر آیه به تمام هویت انسان متشکل از بدن و فرا بدن تصریح دارد، این قرینه‌ای خواهد بود بر این که نفس در ادامه آیه شامل بدن یا هیئت مجموعی نیست. به عبارت دیگر، آن کسی که نفس را از هوا باز می دارد، همان انسان است. بنابراین، مراد از نفس همان کسی نیست که نهی کرده است؛ زیرا ضرورتاً نهی کننده از نهی شونده باید متفاوت باشد یا دست کم نمی توان نهی کننده را از همان حیث که نهی کننده است، نهی شونده به حساب آورد. بنابراین، نفس در ذیل آیه، وجودی مستقل یا جزئی متعین از انسان خواهد بود. در آیه دیگری، به صراحت هوی و هوس فعلِ نفس شمرده شده اند.

«إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنفُسُ»؛ این تنها جز نام‌هایی که شما و پدرانتان بر آنها نهاده‌اید، چیز دیگری نیستند و خدا هیچ دلیلی بر (معبودیت) آنها نازل نفرموده؛ مشرکان چیزی غیر گمان باطل و هوای نفس فاسد خود را پیروی نمی کنند؛ با آن که از جانب خدایشان هدایت بر آنها آمد (سوره نجم، آیه ۲۳).



نظیر همین داستان در مورد تزکیه نفس مشخص است.

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْكُونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ»؛ آیا به کسانی که خود را پاک و رشد یافته می‌شمرند ننگریسته‌ای؟ بلکه خداست که هر که را بخواهد به پاکی می‌ستاید (سوره نساء، آیه ۴۹).

از جمله انفعالاتِ نفسانی، میل و اشتهاست که قرآن کریم آن را به نفس نسبت داده است.

«لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ»؛ زمزمه آن را هم نشنوند و ایشان در آنچه که دل‌هایشان تمایل داشته باشد، جاودانند (سوره انبیاء، آیه ۱۰۲).
«يَطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛ و بر آن مؤمنان کاسه‌های زرین و کوزه‌های بلورین دور زند و در آنجا هر چه نفوس را بر آن میل و اشتهاست و چشمها را شوق و لذت، مهیا باشد و شما مؤمنان در آن بهشت جاویدان منتعم خواهید بود (سوره زخرف، آیه ۷۱).

در این آیات نیز نمی‌توان گفت مراد از «انفس» در این آیات، انسان بما هو انسان است؛ زیرا در این صورت، نیازی به ذکر «انفس» نبود و معنای آیه بدون آن نیز کامل بود. در آیه دوم نیز «انفس» در مقابل «اعین» قرار گرفته است؛ همان‌گونه که «عین» بخشی از وجود انسان را تشکیل می‌دهد و لذت به آن انتساب یافته، «انفس» نیز بخشی از وجود انسان را شامل می‌شود که اشتها به آن نسبت داده شده است.

نتیجه

با توجه به آنچه در شبکه‌ی قالبی نفس به آن اشاره شد، قالب نفس در قرآن کریم تا اندازه‌ای روشن شد که نتایج آن را می‌توان به صورت زیر نشان داد.

نفس در قرآن کریم در چند معنا استعمال شده است. یک معنای آن بر تمام هویت انسان اطلاق می‌شود. این مفهوم - در حقیقت - به تمام آنچه که به آن «انسان» اطلاق می‌شود، اشاره دارد، یعنی هیئتی که شامل بدن و تمام ابعاد فرا بدنی انسان شامل عقل، قلب، صدر، روح، فواد و دیگر مراتب وجودی انسان می‌شود. این معنا خود به دو مفهوم استعمال شده است. گاه به معنای مفهومی که همان معنای خود را دارد، استعمال شده و گاه به معنای «من» یا فرد و شخص استعمال شده است.





نفس - در برخی آیات - به معنای بخشی از هویت فرا بدنی انسان به کار گرفته شده است. این مفهوم را نمی‌توان تمام هویت فرا بدنی انسان قلمداد کرد؛ زیرا بسیاری از فرایندهای فرا بدنی به آن تعلق نمی‌گیرد.

نفس در دسته دوم، در بردارنده قالب زیر است. اولاً، این بُعد از انسان بیشتر به انفعالات و احساسات انسان توجه دارد. ثانیاً، حوزه معرفت به نفس به معنای مجموع قوای انسان تعلق می‌گیرد و نه به نفس به عنوان بُعد مشخص درونی انسان. ثالثاً، حوزه ایمان نیز به نفس به عنوان بُعدی فرا بدنی در انسان تعلق نگرفته است.

با استفاده از معنای حسی واژه نفس می‌توان لایه‌های گوناگون استعمالات نفس در قرآن را بیان کرد. به بیان دیگر، پس از بررسی معنای حسی نفس که نفس فرا بدنی از آن اشتقاق یافته است، می‌توان - بر اساس الگوهای شناختی آرمانی شده - به دسته‌بندی استعمالات نفس در قرآن کریم پرداخت.

فهرست منابع

* قرآن کریم.

ابن فارس، ابو الحسن احمد بن زکریا. (۱۴۰۴ ق). معجم مقاییس اللغة. (تحقیق: عبد السلام محمد هارون). بیروت: مكتبة الاعلام الاسلامی.

ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۰۵ ق). لسان العرب. قم: نشر ادب الحوزه.

جوهری، اسماعیل بن حماد الجوهری. (۱۴۰۷ ق). الصحاح. (تحقیق: احمد عبد الغفور عطار). بیروت: دار العلم للملایین.

راسخ مهند، محمد. (۱۳۹۰ ش). درآمدی بر زبانشناسی شناختی. (چاپ اول). تهران: انتشارات سمت.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۳۶۲ ش). المفردات فی غریب القرآن. تهران: مكتبة المرتضویة.

روشن، بلقیس؛ اردبیلی، لایلا. (۱۳۹۲ ش). مقدمه‌ای بر معناشناسی شناختی. (چاپ اول). تهران: نشر علم.

شیخ طوسی. محمد بن حسن. (بی تا). التبیان فی تفسیر القرآن. (مقدمه: شیخ آقا بزرگ تهرانی، تحقیق: احمد قصیر عاملی). بیروت: دار احیاء التراث العربی.

- شیخ مفید، محمد بن محمد. (۱۴۱۴ق). تصحیح اعتقادات الامامیه. (چاپ دوم، حسین درگاهی). قم: کنگره شیخ مفید.
- طباطبایی، سید محمد حسین (علامه طباطبایی). (۱۴۱۷ق). المیزان فی تفسیر القرآن. (چاپ پنجم). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲ش). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. (چاپ سوم). تهران: انتشارات ناصر خسرو.
- طریحی، فخر الدین. (۱۳۷۵ش). مجمع البحرین. (چاپ سوم، تحقیق: سید احمد حسینی). تهران: کتابفروشی مرتضوی.
- عبد الکریمی، سیده. (۱۳۹۳ش). فرهنگ توصیفی زبان شناسی شناختی. تهران: نشر علمی.
- فراهیدی، ابو عبد الرحمن الخلیل بن احمد. (۱۴۰۹ق). کتاب العین. (تحقیق: دکتر مهدی المخزومی و دکتر ابراهیم السامرائی). بیروت: مؤسسه دار الهجره.
- فیومی، احمد بن محمد. (۱۴۰۴ق). المصباح المنیر. (چاپ اول). قم: دار الهجره.
- قائم‌نیا، علیرضا. (۱۳۹۰ش). معناشناسی شناختی قرآن. (چاپ اول). تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- قرشی، سید علی اکبر. (۱۳۷۳ش). تفسیر احسن الحدیث. (چاپ سوم). تهران: بنیاد بعثت.
- گیرتس، دیرک. (۱۳۹۳ش). نظریه‌های معنی شناسی واژگانی. (ترجمه: کوروش صفوی). تهران: نشر علمی.
- مصطفوی، سید حسن. (۱۴۱۶ق). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم. تهران: سازمان چاپ و نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.





پروفیسر گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی